

رهایی از زندان اوین نشان آزادی از زندان ایمان نیست

دردهای اجتماع ایران از آلودگی‌های فرهنگی سخت سنگین شده‌اند. سدها سال است که دردمندان ایران مداوی دردی را، که در پیکر جامعه ریشه دوانده است، به دعا نویس‌ها می‌سپارند. زندگانی این دعا نویس‌ها از بودن دردها در جامعه پرورده می‌شود نه از درمان آنها. این است که دردهای اجتماع ایران هر روز کهنه‌تر و مداوی آنها دشوارتر می‌شوند و کسانی هم که در این اجتماع به فکر مداوا افتاده‌اند از درمان این بیماری ناتوان هستند، آنها نمی‌توانند آلودگی‌ها را از فرهنگ اجتماعی جداگانه تمیز دهند، آنها آلودگی و فرهنگ را یکی می‌پندارند. آنها به پزشک‌های می‌مانند که ویروس را، که در سلول‌های دفاعی تن زاینده می‌شود، بخشی از سامان پیکر انسان بدانند. چنین پزشک‌هایی نمی‌دانند که ویروس برای زاینده‌گی به خون انسان نیاز دارد ولی خون پاک به ویروس نیازی ندارد. برخی از روشنفکران هم بیشتر ریشه‌های این بیماری را، که در پیکر اجتماع رخنه کرده‌اند، می‌پروراند و کمتر به ساختار فرهنگی اجتماع می‌پردازند. درمانی که این روشنفکران پیشنهاد می‌کنند این است که باید به ویروس‌هایی که خرد اجتماع را بیمار کرده‌اند فرهنگ بخوراند تا آنها پیکر جامعه را آزار ندهند و از سویی اجتماع باید آلودگی‌ها را بخشی از فرهنگ خود بشناسد تا درد خود را احساس نکند.

بیشتر روشنفکران ایران هم، آلودگی یا بیماری جامعه ایران را نمی‌شناسند، تنها از دردهای اجتماع سخن می‌گویند، برآنند که از دردهای اجتماع بکاهند تا از سرکشی انبوه مردم پیشگیری بشود. آنها بیماری جامعه را نمی‌شناسند که بخوانند یا بتوانند با میکروب آن بیماری پیکار کنند. آنها از ناله‌های بیمار رنج می‌برند از این روی بیشتر با بیمار ستیزه می‌جویند نه با بیماری او.

اگر نمونه‌ای از خواسته‌ها و کردار اینگونه روشنفکران را مورد بررسی قرار دهیم می‌توانیم به آشفتگی اندیشه‌ی آنها پی‌ببریم. این روشنفکران و نیز آزادیخواهان، در چند سال گذشته، برای آزادی یک زندانی سیاسی تلاش می‌کنند و این زندانی را به عنوان نماد روشنفکری و گرفتاری او را در زندان نماد ستمکاری حکومت اسلامی به مردم و سازمانهای سیاسی جهان نشان می‌دهند. آنها کمترین برای رسیدن به آزادی و اندیشه و آزادی بیان مبارزه کرده‌اند بلکه تلاش آنها بیشتر برای آزادی یک زندانی سیاسی بوده است. خواسته‌ی این روشنفکران تا آن اندازه کم‌مایه بوده که حکومت اسلامی می‌توانست با آزاد کردن این زندانی انگیزه‌ی پیکار آنها را از میان بردارد. با این وجود مبارزه‌ی آنها در این راه کم ارزش نبوده و در خور ستایش است.

سخن از ستایش جانفشانی یا از نکوهش اسلام‌زدگی این زندانی سیاسی* نیست بلکه سخن از بررسی کردن آشفتگی‌های است که اندیشه‌ی انبوهی از روشنفکران ایران را از کارایی انداخته است.

* (به ناچار باید از اکبر گنجی نام برد، با وجود اینکه مبارزه و جانفشانی او در خور ستایش است ولی نباید در برابر کاستی‌های پندارهای او خاموش ماند چون خاموشی در مورد کژروی گناهی نابخشودنی است)

آرمان آزادیخواهان رسیدن به گوهر آزادی است نه خرید و فروش یک عقیده که آزادی را وعده می‌دهد. روشنفکری که برآنست تا صدای اسلام صلح‌جو و عدالت‌خواهی را به جهانیان برساند او اسلام فروش است نه صلح‌جو و نه عدالت‌خواه. پدیده‌ی اسلام، پس از هزار و چهارصد سال بر روشنفکران پوشیده نمانده است، که کسانی برداشت محمد را از قرآن نادرست بدانند و رسول الله را به کردار به نام‌سلمانی متهم کنند تا بتوانند اسلامی صلح‌جو و عدالت‌خواه بهم بیافند. مگر این روشنفکران پیش از این از ایمان آیت‌الله منتظری به اسلام و از بافت‌های اسلام راستین سازان نشنیده بودند که باید امروز به پیشنهاد کسی، که ساخته و پرورده‌ی خودشان است، کالای اسلامی را به نام دموکراسی بخرند. اگر کسانی، پس از هزار و چهارصد سال، اسلامی را کشف کرده‌اند، که دموکراسی در آن است، که رسول‌الله از آن بی‌خیر بوده است، بهتر است که این کسان این اسلام را در خودشان نگه دارند و بگذارند که مردم با گوهر آزادی، که همیشه در آرزوی آن جان داده‌اند، آشنا شوند. اگر مردم به آزادی برسند این سوداگران هم آزاد خواهند بود که بافته‌ی خود را به نمایش بگذارند. این فریب است که مردم ایران باید نخست اسلامی را که اسلام فرشان می‌بافند بخرند تنها به امید اینکه دموکراسی هم در او بافته شده است. شاید بتوان بخشی از همه‌ی دین‌ها را در دموکراسی جای داد ولی در هیچ دین و عقیده‌ای نمی‌تواند دموکراسی را جایگزین کرد. کسانی که تضادهای اسلام را با دموکراسی نمی‌بینند دستکم کوراندیش هستند نه روشنفکر.

یکی از شیوه‌های کهنه فروشان این است که خواسته‌های خریداران را به کالاهای خود نسبت می‌دهند تا کالای پوسیده‌ی خود را بفروش برسانند. درست است که در یک تخم مرغ گنبدیده هم، که زهرآگین شده است، موادی وجود

دارند که پیکر انسان به آن مواد نیازمند است ولی باید آن مواد را برای انسان فراهم کرد نه یک تخم مرغ گندیده را. شیوهی اسلام فروشی هم این نیست که آنها از احکام جهاد و امر به معروف سخن آغاز کنند بلکه آنها نخست از بی‌عدالتی‌های موجود، حقوق اجتماعی مردم، آزادی بیان و عدالت سخن پردازی می‌کنند و در پایان اشاره می‌کنند که همه‌ی این خواسته‌ها در اسلامی است که آنها شناخته‌اند. البته اسلام آنها نه تنها بر رسول الله پوشیده بوده بلکه تاکنون در هیچ زمانی و در هیچ کجای جهان دیده نشده است.

آیا شوربختی ایرانیان این نیست که برخی از روشنفکران آنها در بازار وعده‌ها خواسته‌های مردم را در بسته‌ای سیاه می‌خرند و به آنها می‌فروشند، با آنکه بارها درون آن بسته را دیده‌اند، هنوز هم امیدوارند که این بار از درون این بسته، که بوی کهنگی آن هوا را ناخوش کرده است، مرغان سپید به پرواز درآیند.

از تز آقای گنجی چنین برمی‌آید که اسلام در برگیرنده‌ی عقل کل بشریت است و هیچ شکی ندارد که جهانیان در اطاعت از اوامر آن رستگار خواهند شد و هیچ انسانی، به ویژه انسان ایرانی، توانایی ندارد که بدون معیارهای اسلامی زندگی خود را سامان دهد. فرض او بر این است که ایرانیان همانگونه که به آب و هوا نیاز دارند به پیروی از متولیان اسلامی هم نیازمند هستند و باید هرناسانی گوسپندوار به گله‌ای بسته باشد تا بسویی که حکمت الله است رانده شود. چون امام خمینی به ایشان اجازه‌ی فکر کردن داده او براساس قرآن به این نتیجه رسیده است: عقل کل که اسلام می‌باشد دو چهره پیدا کرده است یکی بنیادگرایان که اسلام آنها با زندگی جهان امروز هماهنگی ندارد و دیگری اسلام تجددگرایان است که همه‌ی خواسته‌های مردم در آن بافته شده است ولی جهان غرب چشم دیدن آنها را ندارند. پس باید مردم جهان، به ویژه ایرانیان، اسلام تجددگرایان را بخرند و از آنها پیروی کنند تا به آرزوهای خود برسند. البته هر گوشی که اندک پیوندی با خرد داشته باشد می‌فهمد که این صدای اسلام است، که سدها سال از گلوی اسلام فروشان ایرانی بلند می‌شود، ولی هرگز این هیاهوها صدای آزادی نبوده‌اند و از دل ایرانیان هم برنخاسته‌اند.

نکته اینجاست که اسلام تنها هزار و چهارصد سال است که پیدایش یافته است ولی انسان چندین میلیون سال بدون اسلام بنیادگرا یا تجددگرایان می‌زیسته است. حتا ایرانیان، که او آنها را بدون اسلام نادان و ناتوان می‌پندارد، چند هزار سال پیش از مسلمانان بیابانگرد، سامان کشورآرایی داشته‌اند. البته او آزاد است که پیرو اسلام فروشان تجددگرا باشد و تلاش کند تا صدای اسلام صلح‌جو را به گوش جهانیان برساند ولی بهتر است که او مردم ایران را هم آزاد بگذارد، شاید آنها روزی بخواهند که خودشان آدم باشند و خودشان خوب و بد را شناسایی کنند، نه اینکه محکوم به اوامر الله باشند و گوسپندوار به گله‌ای پیبوندند. به جاست که اشاره‌ای هم به کژفهمی تجدد فرمایان شود: نام حزب دمکرات مسیحی که در کشورهای اروپایی وجود دارد نشان حکومت کردن کلیسا و احکام پسمانده‌ی مسیحی نیست و نیز ستایش و خواستن اسلام عدالت‌خواه هم نشان جمهوری خواهی نیست. هر جمهوری که با اسلام آمیخته شود چیزی جز جهان فریبی نیست زیرا در اسلام الله حاکم مطلق است و مردم بندگان او هستند ولی سامان جمهوری باید در انتخابات آزاد از سوی مردم بدون دخالت الله پرورده شود.

انسانی که خردش در تاریکخانه‌ی ایمان گرفتار شده است او ایمانش را عقل کل می‌داند و خود را ریز و ناچیز می‌پندارد و همه‌ی خواسته‌ها و آرزوهایش را در مرزهای ایمانش می‌جوید و نمی‌تواند انسان آزاداندیش را در تصورش جای دهد. تا زمانی که انسان خردش را از چنگال ایمانش رها نسازد دایره‌ی دیدگاه او تنگ و تاریک می‌ماند. راه مبارزه‌ی چنین انسانی، که نه آزادی را می‌شناسد و نه آزادی در آرماتش جای دارد، هرگز به جلگه‌ی آزادی نمی‌رسد.

مردمی که فریب می‌خورند ناآگاهند و روشنفکرانی که فریب می‌خورند گناهکارند چون با تبهکاران همیاری و مردم را بی‌چاره می‌کنند. اگر این روشنفکران می‌پذیرند که مفهوم "لا اله الا الله" با مفهوم سکولاریته در تضاد نیست پس باید سیمای سکولاریته را در حکومت عربستان ببینند و اگر آنها باور دارند که مفهوم "نیست خدایی به جز الله" با حکومتی که سکولار باشد در تضاد است باید بدانند که از اسلام سازی و اسلام فروشی به آزادی نمی‌رسند. بلند ساختن صدای اسلام صلح‌جو نه نشان انسان دوستی و نه نشان آزادیخواهی است زیرا اسلام است که با دگراندیشان جهاد می‌کند نه آزادیخواهان با اسلام. نیازی نیست که روشنفکرانی به دروغ صدای صلح‌جویی را برای اسلام بلند کنند تا بتوانند جهانیان را بفریبند بلکه کافی است که زشتی حکم جهاد را برای مسلمانان آشکار سازند تا دست از کشتار دگراندیشان بردارند. نیازی نیست که مسلمانان با آتش خشم دیگران را کافر و نجس بخوانند و با آنها به جهاد بپردازند تا، اگر در کشتار آنها پیروزی نداشتند، پس از آن به دنبال صلح بگردند.

حکمت دیگری را که آقای گنجی به روشنفکران پیشنهاد می‌کند "شجاعت در بخشش" است. اگر به درون‌مایه‌های

این پیشنهاد بنگریم مفهوم این سخن روشن می‌شود. شجاعت در چشم پوشی از جنایت و تبهکاری‌های حکومت اسلامی، شجاعت در پذیرفتن ریشه‌های مردم ستیزی، شجاعت در نادان ماندن و سخن نگفتن، شجاعت در پنهان کردن پلیدی‌ها است، که باید آنها را با واژه‌های اخلاقی پوشاند، تا حکمرانان حق ستمکاری داشته باشند. این آقا که از زندان حکومت اسلامی آزاد شده است می‌تواند از کینه‌توزی نسبت به کسانی که بر او ستم کرده‌اند چشم‌پوشد. کسانی که آزادی را از انسان می‌گیرند، دگراندیشان را به زندان می‌اندازند، تبهکارند و بر انسانیت و پیشرفت اندیشه‌ی مردم ایران ستم می‌کنند. این حق را یک زندانی آزاد شده ندارد که به ستمکاری و تبهکاری‌های حکومت اسلامی مشروعیت بدهد. آخوندها هم به این بخشش‌ها نیازی ندارند چون آنها این مشروعیت را پیشاپیش از الله گرفته‌اند. مردم ستمکش، دستکم آزادگان آنها، باید بدانند که گرفتن آزادی از انسان زشت و ستم به اجتماع است. سخن از مجازات تبهکاران اسلامی نیست بلکه سخن از شناختن و شناساندن زشتی‌های کردار این حکومت است.

جانستانی کرداری زشت و ننگین است و از این دیدگاه نمی‌توان و نباید جنایت‌کاران حکومت اسلامی را به دار آویخت یا به شیوه‌ای دیگر جان خشم‌آور آنها را گرفت. ولی باید زشتی جنایت و انسان‌ستیزی آنها را تا آن اندازه بر مردم آشکار ساخت تا مردم پیوند خود را با این جنایت‌پیشگان پاره کنند و آنها را از خود برانند. کسی که حکم جهاد را، که در اسلام به کار برده شده و به کار گرفته می‌شود، نکوهش نمی‌کند چگونه می‌تواند از بخشش جهادگران و ستم‌ورزان حکومت اسلامی، آنها در پوشش انسانیت، سخن بگوید. کسی که انبوه اعدام‌ها جوانان ایران را که به حکم شریعت انجام شده است تنها کردار نادرست آخوندها می‌شمارد دستکم باید بی‌زاری خود را از آیات جهاد، که در قرآن نوشته شده و به کار گرفته شده‌اند، نشان دهد. کسی که می‌خواهد احکام مبین اسلام را، که دست و پا بردن و شلاق زدن و سنگسار کردن است، با صدای عدالتخواهی واژگون جلوه دهد او برای پوشاندن زشتی کشتار انسان‌ها به شجاعت نیاز ندارد چون در اسلام هیچ کرداری به اندازه‌ی جهاد با کفار ستایش نمی‌شود.

والیان اسلام از خشم مردم ترسی ندارند زیرا فراموشکار و تاریک اندیشی اسلام‌دگان راه جرم پوشی را برای این ستمکاران هموار می‌کنند. از این روی همواره و در هر حکومتی، که پوشش اسلامی به تن داشته باشد، می‌توان دگراندیشان را کشت یا در بند کشید و آسوده به عبادت پرداخت. چون هیچگاه زشتی تبهکاری آنها بر مردمی که مسلمان باشند آشکار نمی‌شود.

هر گروهی که آزادیخواه باشد باید زشتی تبهکاری و تبهکاران را بر همگان روشن کند تا همگان از تبهکاری پرهیز و از تبهکاران دوری کنند. گفتگو از آزار دادن تبهکاران و جنایت‌پیشگان حکومت اسلامی نیست سخن شناساندن این کردارهای ننگین است که می‌توانند در هر زمان بر مردم وارد شوند. آزار ندادن تبهکار و گرمی داشتن جان انسان منشی است بس پسندیده ولی این به آن معنی نیست که باید دست ستمکاران در آزار دادن مردم آزاد گذاشت. یک زندانی که آزاد شده است نمی‌تواند برای جنایت‌کاری، که بیش از سدهزار انسان را با بی‌شرمی کشته‌اند، درخواست بخشش کند. حتی اگر همه‌ی مردم ایران از آزار دادن جان این جنایتکاران چشم‌پوشی کنند سزاوار منش راستکاران و آزادیخواهان نیست که زشتی جنایت‌ها و چهره‌ی جنایتکاران اسلامی را از مردم ایران بپوشانند.

ننگ بر احکامی عقیده‌ای که کشتار هزاران جوان را، که بر ننگ تاریخ جنایتکاران افزوده است، سزاوار بخشش و آمیزش آزاد زنان و مردان را در خور مجازات‌هایی، که ننگ بشریت هستند، بدانند. آنکه از دیدن و شنیدن این احکام شرمنده نیست، خوی جنایتکاری در وجودش رخنه کرده است، اگر به خود نپردازد منش‌های انسانی در او خواهد خشکید.

حکومت اسلامی با گسترش ترس از گسترش اندیشه‌های تازه جلوگیری می‌کند ولی او با زور و زندان هم نمی‌تواند انسان را اندیشیدن باز دارد. انسان می‌تواند حتی در تاریکترین زندانها هم ببیند و ولی اندیشه‌ای که در زندان ایمان گرفتار است نه تنها اندیشه‌اش توان پرواز آزاد را ندارد بلکه در آرزوی آزادی از زندانش هم نیست چون دیدگاه و توان بینش او از مرزهای ایمانش فراتر نمی‌روند. گرفتار بودن در زندان حکومت اسلامی نشان در بند بودن اندیشه‌ی انسان اندیشمند نیست و رهایی از زندان حکومت اسلامی هم نشان آزادی از زندان ایمان نیست. ایمان سخت‌گیرترین زندانبان است که اندیشه‌ی انسان را در بند می‌دارد و پیوند خرد او را از اندیشیدن جدا می‌سازد.

آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de